



خون خورشید

چکید په قطره از سقف نگات

تو انعکاس زندان تو جشات

باد زد تو پنجره ها

یه جمع بزرگ انسان تو جشات

حرکت کرد با خیزش خشم

یه تظاهرات امکان تو جشات

ارتش سرما اشکتو کشت

مرد یه کردستان تو جشات

تا طلوع صبح بعد به اعتراف تایید

که خون خورشیدو ریختن غروب قبل

از زمین زرد شد نهال یخ

ولم تو خاکو می خواستی

واسه کشت آزادی

واسه فریاد برهنه مادر

تو روی درهای فولادی

مین خشممون ترکیب

چکید روی سر یه جمع تو انفرادی

ما فریاد زدیم خفگی مرزو

آزادی زندگی په تنگی زرزو

زمستوز و تن بر درخت بود

ننوشتیم خفگی بذرو

تو کف آسفالتی که داده و سنگ

آغوش آوازه و جنگ

با بوسه عشق

تولد جنین آزادی تو قنداق تنگ

بازاره و جنگ سر گشتای تیکه تو سفره

برا زندگی امن با چکش سود

از جنازه ها ساختن قتل طلا

می فروشن به قیمت باج

به قدرت و امنیت

میل به پدر از ترس نبود حماقت فقط

احمق اونه که رو کله شه هیبت تاج

به جاکشان دربار

استبداد مرزها

از موج خروشان طغیان سرما

ما رو از زخم جنازه هامون

تشخیص بدید فردا

واسه تغییر از مبنا

ضد تبعیض و بی پروا

طی کن راهو بده صداتو

زنده کن نگاه تو وسط شکست

نفس بکش و مست طی کن حصار تار رو

تزلزلت و پار و این زخم رو برقص

بده به ترس

تن بده به ترک هر منطقه امن

تن بده خطر

بده به دره ... بده به رنگ

تن بده به صحنه شکنجه نفس

تن بده به عرصه ای که جنگه

می‌خونده سرود خون

وسط جبر و جنون زور

سپاه ماره رو شونه ضحاک زمون

می‌که ترس و شک از دلش دور

وسط یه مشت گیج و کر و کور

محدود به دغدغه نون

سوا نمیشه کرد دشمن از دوست

ظلمت از نور

زده به زخمش نمک تلویزیون

از چهارتا فصل سهمش فقط زمستونه

حذف شده تنش از صحنه شهر

واسه وجود می‌زنه پارچه سر چوب

میریزه تو، میزنه بیرون

از هر چی بند و بار گریزون

میسازه از بدنش پلاکارد

میسازه از موهاش تریبون

اوزن کابوس عرفه

پایان سلطه خطبه تو نماز جمعه

دختر آبی شعله ظلمه

روشن شده فضا از سوختن جرمش

اونه یه تنه با قلب بزرگش

می‌گیره کل قدرت رو به سخره

رخ میده به این شطرنج بی‌مهره

که تو هر خونه موهای شب رو می‌بره

خون مهتاب سر سفره

پخش میشه بین اشراف سر قله

همه چی فرو می‌ره از سر گنده

بازی ساده ست هرکی زودتر بگه بله برده

شده پر خون پر عقده

توی این دهناي اسلحه خورده

ایمان زنجیره گردن مؤمن

نقطه! سر خطی یا ته جمله. ها؟

رسانه ها همه زردن

تیترا میگن کلیکم کلیکم کن کلیک

واسه مبارزه مون می‌فروختن بلیط

توده ها شو می‌خوان تو این درگیری

به نظر شما اینا داره تاثیری؟

یا سیاست یه سرگرمیه سر پیری؟

بچه ها خوشحالن با خبر تعطیلی

زنده هام شلاق و چند سالی تعزیری

هی آبادی مسخوم برج بلند تو اوج تباهی بود

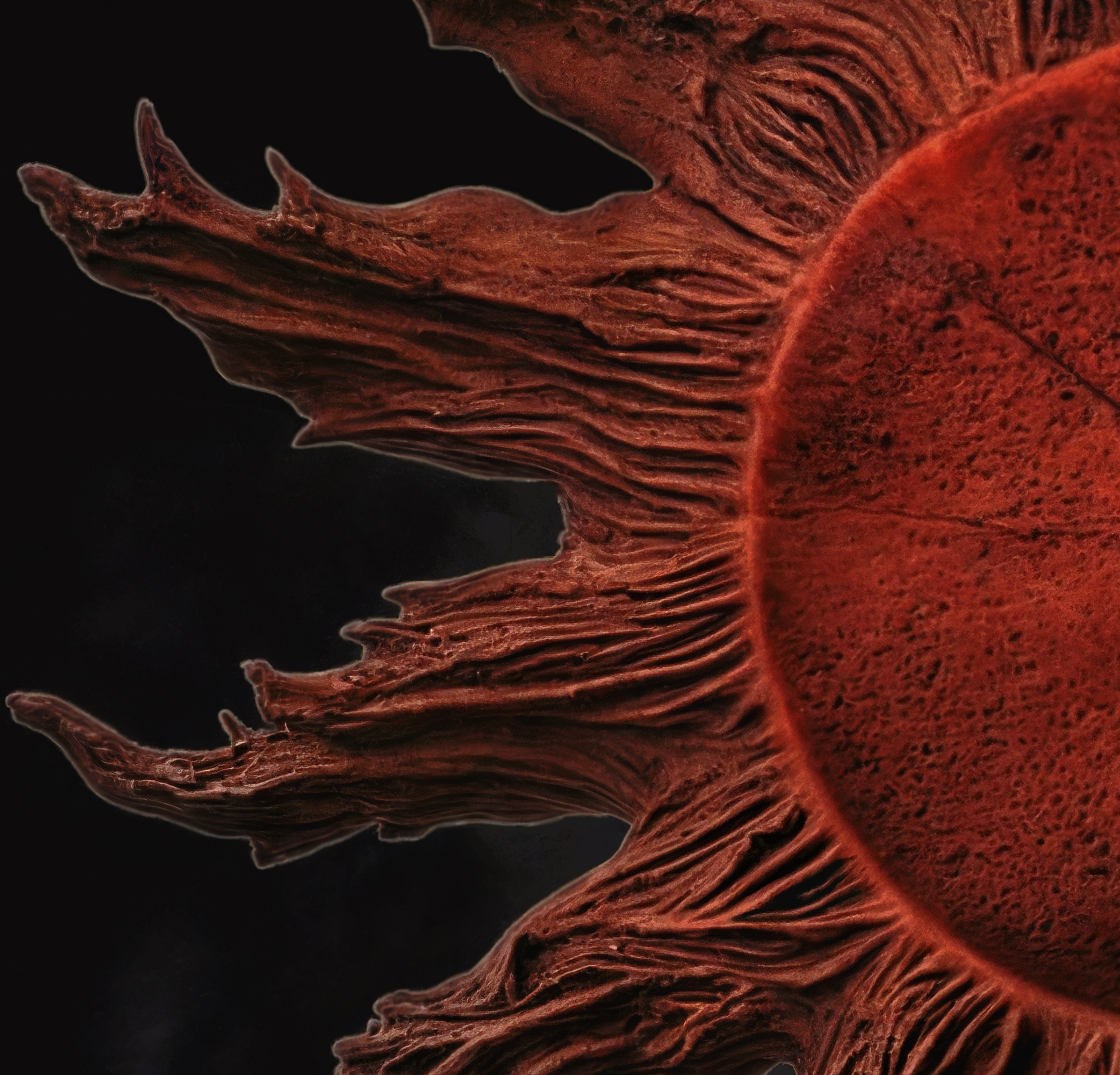
پوچی هر چه بخواهی بود

حیفه این همه ماهی معصوم که تو رود تو مرد

تا که سرخ بشه آبی تون

حیفه شعری که کردم از پرده پاره گوشه‌ای

شهرتون آویزون حیف!



اما ما نمی‌سیم از بین

اینو قول میدم بهت

عذامونو می‌کیم عید

اینو قول میدم بهت

نمی‌دونم کجا و کی

باکیا و چطوری

اما تهش نمی‌کیم حیف

اینو قول میدم بهت

۲ مهلکه

شنیدم اقتدر سخن زور تهدید و خط و نشون
که داره میاد از گوشم خون
بزرگ نشدم تو پر قو حریمم نشد بدون کسی
آگه شده بگو کو؟ کو؟
پازلتون همیشه جور تیکه هات نمی ره تو
خمی نمید رو ابروم
بازی سر چیه؟ پیچید بهش
جدیاشون پیش ما از نمید به چشم
نمید به گوش
قلمم تک و تیز و تنده
بیست ساله می چرخه هنوزم غلاف نشده
ابراهیمتون تبرش کنده
بگو من تنها بتی ام که خراب نشده
تلمبه کی کرده کله تو گنده؟
بگو هنوز قدر غیب من باد نشده
هرکی می خواد بفهمه بره دوراشو بزنه
ولی آینده شو پیش ما خراب نکنه

قلمم کلاشه جای گلوله ها واژه
بچگونم ماشه خون بدخواهام می پاچه
بگو هرکی دلش می خواد با ما آشنا شه
جای ما تو کتاباته
نه پشت ویتزین تاجر
خاطرات ماته که هنوزم تو خیابوناته
بلیط ماها رو نمی فروشن پشت باجه
میگیم هرچی بخوایم راجع بهت نمیشیم ساکت
برام فرقی نداره رو سرت عمامه یا تاجه
زندگی چیه جز دو تا دوست غذا و سفر خوب
که اونم گرفتن از موز
رفیقامونم زدن از پشت روم گذاشت اثر سو
نشون میدم به همه دندون
دستم می برن بالا از کوه پام مال راهای دور
مقصدم همیشه نامعلوم
عمرمون رفت به غر و لند گذشت به جستجو
ولی نکشیدیم زیر و رو





نکشیدیم زیر و رو

زندگیمو تف می‌کنم تو

روی رفیقای خائن دشمنای بی‌وجود

حکومت فاسد جامعه بی‌شعور

متنفرم از همه تون

که به کشوری ساختین که مظهر ظلمه

روزی نیست که زندگیمونو حراج نکنه

هر گهی می‌خوریم همه ش جرمه

زنده نمی‌مونه کسی که خلاف نکنه

دم حجله‌ها پر از جسد گربه

حکمی نمونده که قاضیتون برامون نبره

توی بدنمون پر شد از ترکش سربت

انگور خشممون هنوز شراب نشده

ما موندیم و کلی دروغ و غرور کاذب

کلی دست پشت پرده

کاسه زیر نیم کاسه

من فرزند فرهنگ مسمومتون نیستم

ما مادرم قصه ست پدرم آوازه

این په جنگه بین من و عقاید مردم

من که از اولم گفتم

بگو باورم کن

اینا نمی‌خوان بفهمن من چی می‌کنم

میکن پیچیده م

هل نشو پاتو بردا از رو دم

جایی که ما باشیم میاد بوی خون تازه

قلندر بیداره هنوز شبنم درازه

آدمایی مثل ما تو جامعه زیاده

که شعرمون هنوز واسشون هویت می‌سازه

خاطرات مائه که هنوزم تو خیابوناته

قلم ماها رو نمیشکونه زور ظالم

ورقمون همیشه تو دستتون مجاله

تا نیومدم سر وقت خودت برو بی‌کارت

یه خشم کهنه زیر پوست زمان
یه هروئین لخته تو مغز همه
من هنوز قلبم میزنه
چیزی نمونده که از دست بدمش
میگم هنوز هست کسی بخواد پر من بگرده؟
سفت و محکم رو به جریان مرگ
ترافیک لاشخورا دونه دونه کم میشه
این جریان تازه همه رو رنده کرده
پس از تاریخ پرسید
نه از بردگان برده دار ترسوی صحنه
ما زنده بودیم و همین بس بود
که دلیل محکم مرگه
راه نرو رو پنجه لاجسد های خواب

بکن تو مغزت مبارزه سخته
به این جمع کسی دعوت نکرده
بجنگ با جنگش .. برقص با رقصش
من کهرم که نم مال زهد
بده منو به توبه نامه لو
زوزه میدم به گرگهای لخت
باشعر ...
قلاده ت رو تف کن مونده آگه هنوز واست راه نو
سگ سازمانی بیا بگیر پاچمو
جوری بیتو می کویم
که چرک بزنه از تو سوراخ دماغتوز با فلو
سیرک صلح با طعم شیک جرم
که توی ایدئولوژی ها میده فرم بهت

هیپ هاپ تا ابد جرمه
تو دنیایی که کلی پلیس ریخته پشتش
بده بره سینه به سرخی
ما که خلافکاریم بذار گیر بده عرف
این ارشاد یه گرگ تو میشه جلوت
من هنوز یه شیر تومه میده تلوت
پس ...
هم قبله ام به جرمم
هنوزم زنده ام به تخمم
باده پشتم
و غریبم به کشورم
من اصلا قانوتونو ندیدم که بشکنم





و زندگیم یه ارکستر و سازم این هراسش
کشتن پدر بالاترین فرازش
فالش زدم گام عشقو گمراه تر از پیش
نبضو گم کردم افتادم از ریتم
وسط این زمین تار و شرارت بی انتهای قلب منطقه
و توی خایه مال تو اوج حل درد و مسئله
چه می فهمی از قانون و جرم حمل حنجره
این نرم اوله تو اوج درد طبقه
بکش تا کشته نشی توی قلب مهلکه

به جرم درد .. به جرم رقص .. به جرم فقر ..
بالاخره یه گوشه کج بند بشین و زل بزن به پنجره
دکوره رعد عربده شیر مرده بعد حلقه
رقص ما جا خالی تیر توی سنگره
زندگی سخته اما بعد هر دفعه
به خودم میکم باید بجنگی
وسط جنگل .. می
تو سلول دفن زیر خبر پر از رعشه
ادبیات ماها توقف لحظه ست

تا میله ها زنده باشه ما به عکسش
درخت می کشیم از قلب دفتر شکسته
مهم نیست قلب هامون زخمه
مهم بوده این انتخاب جبره
پر کن هر ساغر رو به زخم
که حضور ما ترکیب آهن و درخته



گرگ و میش

عقل و احساس و همه حواس
همه به کار ای امان از این روزگار
که تو چنگش اسیرم
اسیرم، اسیرم هی اسیرم

خواب به چشم‌مون حرومه
بس که زیبا شده زشت
شب تو وجودمه تومه
دلم سیاهه به عشق
بذر ما خوب و گروانه
ذهنتون قابل کشت
دست ما داس زومنه
وقتشه یه فصل تازه نوشت
انگا داشتتم زوره
نمیخواستتم خوبه
هلی کو پترم تو مه بی ریش سوخته شیخ
هنوز میچکه خوز از دندوز
خفاشای غار بهشت
ولی ماییم حقیقت شورش
جوری که ندیده کسی به چشم

۳
ریگی بینیم به کھشی که پاته
یه چیزی می‌کیم بهت نمیره یادت
جوایش هرچی که میخوادم باشه
سوالا بدجوری می‌کننت ساکت
نه میخوام تهدید کم نه خواهش
نه میخوام تقییر که نکاهت
بینیم کسی رو تو راه مانع
رسیدگی میشه سری به حسابش
منم و تیغ صدام
کسی نمی‌شینه جام
فرقی نمی‌که رویی یا زیر نقاب
یاغیا یار ما تاریک تویم از سمت تیره ماه
می‌گیره پشتتو کی؟ می‌بینیم گلشو ریز
با سورنا سر قرار تو عمق فاجعه
ساعت گرگ و میش

عقل و احساس و همه حواس
همه به کار
ای امان از این روزگار
ما هنوز تو جنکیم
تا بهار کلی مونده راه
کلی نهال تو سرمای این شب تار
تو خاک کردیم
نه قیل و قال کردیم
نه کسی رو خار کردیم
فقط گذار کردیم همه رو دچار کردیم
تو ما رو نمی‌شناسی
تو ما رو نمی‌فهمی
ما یا جای نمی‌بریم
یا بریم بر نمی‌گردیم نه

نه پشت کسی زدیم به راه
نه کسیه پشتمون بذار
بینیم کیه طرف ما؟
نباشیم مریه این طرف به گاه
تنهایی جفت کردی با تاج
لای دیوارهای ریخته وسط خاک
پنجره رو نکه داشتی به زور
به اربابت میگی درم بذار
من خار دارم قد لب دار پاره م
مرگ زیر چهار پایم زد
میکنم لای آرواره م دفت
به لای کشیدیم طی کردیم راهو
میلی نموند بر رقیب
انگار زد بهتوزت ت ت ت تریلی!

از رو خون ما نرو
سره تو لونت باش همون
تو خون و ماتم و غروب و دار
دفن شدن همه خونه ها
سرو تو خم کردی رو به مزدورا
عزت رو بزن با پالون جدید
د بگو نرخ فروش آدمو
جمعتون کردن خونواده تون از کف خیابونا
از کف خیابونا کشیدیم حق خونواده رو
غرور ما برا فروش آدما تو سوز راه نبود
نبوغو کوییدیم به جای همه
ولی کس بهرام و سورنا نشد
ساعت زوزه ست و نیش
منتظریم تا که میش برسه

شعر .. جرم .. جنگ .. جنگ
می خونیم بعد مرگ حتی تا ابد
سلطه .. نرم .. سقف .. مرز
معنی نداره واسه اونیه که مرگو معامله کرد
عقل و احساس و همه حواس همه به کار
ای امان از این روزگار ما هنوز تو جنگیم
تا بهار کلی مونده راه
کلی نهال تو سرمای این شب تار
تو خاک کردیم
نه قیل و قال کردیم
نه کسی رو خار کردیم
فقط گذار کردیم
همه رو دچار کردیم
تو ما رو نمی شناسی
تو ما رو نمی فهمی
ما یا جایی نمیریم یا بریم برنمیگردیم نه





تو ساعت گرگ و میش
رد میشم از خونه سرخم
رو خون پالملم خونه خراب آوارم
خونه طوفان زده ها
خونه چوپان زده ها
از هر دیوار که باقی شد
هر خشت سلاخی شد

تو ساعت گرگ و میش
زدم بیرون از لونه مار
از خونه فقر و دروغ و شعار
از داغ دل ما تا بوسه دار
هر کسی راهی شد
کلی نقشه طراحی شد
چه جاها که به جای ما خالی شد
و فرهنگ ما سهم سپاهی شد حیف

منم بیراهه رویا، یه بداهه عریان
میوز این کویر زخمی ترین واحه دنیام
چادر سوگم از طاقه ترکان
عطر یه زوزه م از نافه گرگا

تمم خرابه پر راز پر زوزه و خرناس
من یه جنگل متروکم
تو یه گم شدگی خودخواست
حس میشه رو دوشم سنگینی فردا
تا روز خروشم همنشین تنهام

دالان جرمم من تالار سرخم
نه خار زیر پالانم آزاده گرگم من
سرخم مثل مادر شب
سرخم مثل آذر و رعد
سرخم مثل تاول و درد
سرخم مثل آخر خط

حق توی کهرم من
زخم سرد و خشکم من
بلعیدم یه طوفانو اما
توی آرامش صبحم من
تیره م مثل دامن مرگ
تیره م مثل خاکم و سنگ
تیره م چشما تو بیند
یا بیا تو باغ یا در باغو بیند

من زنده م آبو بند
طعم نابو بیند
آفتابو بیند

از رو صورت پاره و زخمی ما
با جراحت و جریده قابو بیند
بعد ولوله تو بیابون ستم
بعد زلزله ستون و طاقو بیند
آخرین پنجره های رهای
بی تاب دیوار خرابو بیند

دست و پامو بیند
جاده ها رو بیند
آگه می تونی دهن ما رو بیند
آخر بازی همنجاست
در بیت و میت دربارو بیند
تا آخرین سربازو بزن
تا آخرین رگبارو بیند

همین درده
و همین دغدغه ست
که نزدیک کرد ما رو به هم...

شعر بیداری

این آسمون سال هاست ستاره دریده
پس بذار رعدش رو صدا بزنیم ها؟
که زندگی رو واسه اجاره ندید
پرنده ای که پروازو بی اجازه پرید
به دار کشیده شد تن غمین ما بارها
و تماشا بود نصیب کتارها
تو هزار زن تو هزاره غریب
کنار هزار مرد فرزند اعدام زمین
خسته از جسارت
یه شهر بعد غارت
تلاش می کنم انتخابو
اما یه کوه غم تو دهنه از شرارت
هنوزم در به در میرم
جر خورده قلبم از بس که جنگیدم
سرد و زخمی می رسه بهار
من هر بار از ته لحظه ترسیدم
رقصیدم تو سایه شیطان
در حال فرار از دست نه میلیارد انسان

تو این خلاء بیگانگی
مواجهه زخم های روحه زیر سیلان
هر بار گلوله کرد امیدو رنگ خون
می خورم به پوچ
پا میشم که بدونم که زنده م
می خونم بدونی چی گذشت بمون
یه سرزمین حاشیه نطفه دارم
یه باغ از خلاء میون حفره ها دفن
تو این خاک انسان کش جو یار خون
من هر که رو شناختم مرد کنارم
هر سوار آزاد رو به میله می بستن
شبانه کش های که از سپیده می ترسن
درنده ها رو باید درید
من آگه درنده نبودم بهم نمی رسید فرهنگ
میون کتارها
لا بزولا گذشتم من از نقابها
رازمو توی گوش فاحشه ها خوندم
شعر بیداریم می چرخه تو تخت خوابها ولی...

ببارزه از یادمون نمیره
تو این خاک مرده هر روز می رویه میله
سوز از بانگ انسان
می شکنه استخون زندان رو
بخیه های سر پاره میشه
و خون احساس های مرده تازه میشه
تو یه زندانی می کشه داد
تا بکاره بذرمو برابر و آزاد



میدمه تو وجودم صبح و
میشکونم من این قبجو
که آدما به زبون بیارن سیاه و سرخو
خوب گوشاتو پر کن
فکرتو بکن کنترل
که یاد بگیري فرق تخیل و توهمو
بریده روزگار کلی زبون تندو
کلی غول سیاه موند تو کمد
کی نشنیده که تو باغ حسرت صدای بلبل؟
هرکاری خواستی بکن
که آگه نکردی تنگ کردی کلی خلقو
دنبال این نیستم که بدم سمت و سو بهت
من همین پشت جام خوبه
یه کمی گنده میشی می بینی که جامعه
الکو بودنو چه زود میکنه فرو بهت
بعدم میخنده به سقوطت
همه یه سرگرمی ساده ایم واسه توده
و زندان یه فکره
پشت نگاه خشک و محدود و فرسوده
وقتی گم بشی تو خودت
دیگه مهم نیست کدوم ور دره خونه

من خودمو رو دوشم میکشم و توی کوچم
من از دنیا فارغم
من هم برم و پوچم
موسیقی می شم تو گوشم
من مخلوق و خالقم
من هم اتهام و هم تو جمع
هم بیرونشم هم تو شم
کلا متناقضم
ولی صاف و صادقم
میخوای بازم از این قصه ها بکم؟
دنبال سایه های تو تم
بهشون فضا بده تا بهشون صدا بدم
بهار پایان حیاته واسه ما تکه های پنخ
غوطه ور رو دریای قصه های مرگ

مبارزه از یادمون نمیره
تو این خاک مرده هر روز میرویه میله
سوز از بانگ انسان میشکته استخون زندان رو
بخیه های سر پاره میشه
و خون احساس های مرده تازه میشه
توم یه زندانی می کشه داد
تا بکاره بذرمو برابر و آزاد

سنگسار

تو روز مرگ زندگی تو صحرای خشک

تن بیابون زیر شلاق خورشید

روز مرگ حرکت و باد امید

جمعیتی منتظر به فرمان مرگ

زنی رو کشیدن با زوزه بلند

از خط خورش رو خاک خسته

یه کلاغ نشست رو بوته های گز

یه سوار ایستاد با مویه های اسبش

سنگ ها دست ها رو سرزنش می کردن

زمین گشنه خندید به خندش

زنو کشیدن به مسلخ

و زمین اونو بلعید تا گردنش

همین که فرو شد

یه لحظه سکوت شد

یکی گهت بکشید این فاحشه رو

پرتاب شروع شد

سنگ اول نفر تو زد به گونه ش

آه کشید کلاغ از بوته ها بلند شد

سنگ دوم شونه شو شکست

کلاغ چرخید دور بوته های گز

سنگ سوم شکست دندون های زن رو

سوار افتاد از زین با مویه های اسبش

یه بچه تو جمع منجمد شد قلبش

یه نظامی رفت سمتش یه دندون داد دستش

صداش زد بزن حصار جمع رفت کنار

پرتاب کرد دندونو با فشار

تاب خورد و ایستاد

دقیقا مماس گونه های زن

همه چی آروم بود تا یک سنگ محکم

از جمعیت خورد توی چشای زن

زانوی کودک شکست روی خاک

و سر زن به روی شونه ها شکست

میاد سرمای زوزه به صدات

گرگ زخمی بزن دوباره پوزه به شکار

شرح حال ما نبرد بود با پوچی

می رقصیم با هم فردای روز اتفاق

دوباره کشتن جاده رو

تموم کردن یه مراسم ساده رو

تا شنیدن صدای گریه های نوزاد

جمع گهت چال کید نوزاد و مادر رو

پیشوا گهت که می سپاریم به دنیا

شب درازه و تیزه دندون گرگ ها

جمع قبول کرد این پیشنهادو

و کم کم پیش گرفت راه دهاتو

میاد سرمای زوزه به صدات

گرگ زخمی بزن دوباره پوزه به شکار

شرح حال ما نبرد بود با پوچی

می رقصیم با هم فردای روز اتفاق

غروب پخش شد رو ظهر تابنده

انگار که اتفاق نیفتاده بود

یه تصویر مبهم پشت کوره راه از ده

یه سوار و کلاغ و نوزاد و آینده



وسط کویر تنهایاشون
خون زن چسبیده کف دمپایاشون
با پاهای خونی میرن سمت ده
و خیالشون راحت که شب می خوابن آروم
دست میندازن روی شونه های هم
به هم میکن عاقبت زن چه سیاه بود
غافل از اینکه به جسد کافی نیست
واسه این همه گرگ وسط این همه بیابون
گرگا رد پاهارو می بینن
جری می شن رد خونو میکیرن
توله هاشون هنوز کوچیکن گشنه از
گله گده ست وحشی و درشتن
همه باهم راه می افتن آخر
تصمیم مشخصه مسیرم که راحت
ده معلومه همونجائیه ته جاده ست
و راه خیلی دور نمی رسن زیر به ساعت

بو میاد بوی گل و آهن
همه خوابن پنجره ها بازن
خونه ها کوچیکن همه تو اتاقن
این واسه گرگا یه شکار ساده ست
دور چراغا می چرخن پروانه ها
جیرجیرکا می خونن آواز بیچاره ها
گوشت نرم نوزاد قبله مزه کرده
گرگا میرن به راست به سمت گهواره ها
می پرزن از خواب مادرا پریشون
جیغ میکشن که گرگا زدن شبخون
مردای ده با سنگ کف دستشون
که باقی مونده از مراسم همین امروز
ولی این سنکا این دفعه چقدر ضعیفن
با سنگ نمیشه این گرگارو بکنن بیرون
برق می زنه تو شب چشم سرخشون
می افته تیکه های گوشت نوزاد از لب دندون

وقتی وحشت میگیره همه جارو
همه قبول می کنن اولین ایده ها رو
یکی سر چوبشو آتیش زد و آورد
گفت فقط با آتیش میشه ترسوند گرگارو
دستاش از ترس یخ کرده بود و لرزید
چوب از دستش افتاد تو هممه زوزه ها
چقدر این شعله ها وحشی و سریعن
آخ چقدر خشک و پوشالین دیوار این خونه ها
من ازوز دور دیدم رقص بدنارو
دیدم آتیش عدالت گرفته فشارو
اشک شوقم چکید رو یال اسبم
وقتی بوی گوشت سوخته پر کرد هوارو
دیدم منقار لاشه خوار کلاغارو
دلم واسه مردم این ده که نسوخت هیچ
یه آتیش کوچیک روشن کردم
و تماشا کردم زیبایی اتهارو



خون خورشید

شعر و اجرا: بهرام و علی سورنا
آهنگسازان: اشکان موسوی و پیمان‌دگار
میکس و مسترینگ: اشکان موسوی
ویژوال آرتیست: عرفان عشوریون
کارگردان هنری و مدیر اجرایی: ستاره ملک زاده
تاریخ انتشار: ۱۹ آبان ۱۴۰۳
کاری از تشکل پيله

